

الترجمة الفارسية

# لديوان رباعيات الجنيبي (البصرة الأولى)

من أشعار الدكتور طلال الجنيبي

ترجمة  
فاطمة محسني  
شهلا جعفري



الترجمة الفارسية لاديوان  
رباعيات الجنيبي



اسم الكتاب: الترجمة الفارسية لديوان رباعيات الجنيبي (البصمة  
الأولى) من أشعار الدكتور طلال سعيد الجنيبي  
ترجمة: فاطمة محسني - شهلا جعفري  
نوع العمل: أشعار  
الرقم الدولي EBIN: 16-1-331-240903  
الناشر: دار بسمة للنشر الإلكتروني  
الطبعة الأولى: 2024م / 1446هـ



## دار بسمة للنشر الإلكتروني



00212771814934



دار بسمة للنشر الإلكتروني (المغرب)



Darbassma1@gmail.com



المملكة المغربية

كل الحقوق  
محفوظة

دار بسمة للنشر الإلكتروني تُقدم جميع خدمات النشر، ولا تتحمل أي مسؤولية تجاه المحتوى، إذ إن الكاتب وحده هو المسؤول عن نتاج فكره.. كما لا يجوز بأي صورة نشر أو إعادة طبع أي جزء من هذا الكتاب أو اختزان مادته بطريقة الاسترجاع، أو نقله على أي نحو كان، أو بأي طريقة سواء كانت إلكترونية أو بالتصوير أو خلاف ذلك، إلا بموافقة خطية من الناشر أو المؤلف. ©

الترجمة الفارسية لديوانه

# رباعيات الجنيني

[البصمة الأولى]

من أشعار الدكتور طلال سعيد الجنيني

ترجمة

فاطمة محسنين

شهلا جعفرين





## مقدمه کتاب

شعر باور تجربه و نگرشی سرشار از هنر است که بایستی پیش از آنکه وزن و قافیه و گرایش‌های فکری و ادبی را بدان نسبت دهیم، به چکیده ارائه شده از آن به دور از چشمانی که از آن دمید، گوش فرا دهیم. این کتاب تجربه فراخوانی میراث بزرگ تاریخی شاعر، عمر خیام در رباعیاتش است که در قالبی جدید و صدای ویژه شاعر آن نمایان می‌شود؛ از میراث (برگ سبزی) برگرفته و در عصر معاصر (کنونی) به زبانی ساده، موسیقی روان و همگام با پرتوهای هماهنگ با شتاب عصر حاضر و گردش چرخ زمان ارائه می‌دهد؛ شتاب زمانه‌ای که در پی ایجاز مفاهیم و همراه ساختن خواننده به سبک زیبای خویش است. نوآوری و ابداع نیازی به ارائه و معرفی ندارد؛ اما هدف، تحت الشعاع قرار دادن اندیشه‌ای است که به نظر می‌رسد به عصر کنونی و سرعت هماهنگی با جهان تکنولوژی و رسانه‌های اجتماعی نزدیک‌تر است.

## (موازين القدر)

### معیارهای سرنوشت

چه بسا چشمی به نگرستن آرام گیرد و زمینی مشتاق باران شود.

چه بسا پس از شب زنده داری، ضرباهنگ گریستن را برگزینیم.

چه بسا پس از فزونی اندوه، خواهان آهنگی ملایم شویم.

پیش از آنکه فراموش کنیم، داستانی هستیم که معیارهای سرنوشت، بدان خاتمه خواهد داد.

(سینساک)

## تو را فراموش خواهند کرد

بشریت تو را بسان خیالی گذرا فراموش خواهند کرد.

بستگان و یاران تو را فراموش می‌کنند و تنها رنج سفر باقی خواهد ماند.

پس بهترین ره‌توشه را برای مسیر خویش بردار؛ تا به هنگام وداع مردم، راهگشای تو باشد.

تو تنها وجود فناپذیری هستی که در نهایت، تنها رد پای از تو باقی می‌ماند.

## أول

### (سخن را) تفسیر کن

(سخن را) تفسیر کن، دگر وضوح و روشنی مایه آسودگی نیست؛ (سخن را) تفسیر کن؛ چرا که حروفم خسته و زخمی ست.

سخن را تفسیر کن، در حقیقت اگر (تارو پود) قصیده مرا می-شکافتی، آن را بسان فریاد بانوان نوحه گر می یافتی؛

و در سینه‌ی مفاهیم، سوزشی لمس می کردی و شاهد آن درماندگی بودی که راز مشقت را افشا می کرد.

قدرت و چیرگی قصائد را نیازما، چه بسا دلداده رنج و سختی تو شده و تو را از پای درآورد.

## أنشودة الصمت

### سرود سکوت

امروز تو را سرودم، بر سکوت‌م گریه مکن و راز گمشده‌ام را فاش مکن.

آن سرودها، بی‌امید و آرزو سر داده نمی‌شوند؛ (شاعر) از لحظات زیبا الهام می‌گیرد تا تو بیایی.

برخی احساس‌ها تنها احیا کننده درد هستند؛ چه بسیار روح را آزرده می‌سازد، هرچه هم گفته‌ات نکو باشد.

سپیده دم تو را با آوایی فراگیر سرودم، اما تنها سرود سکوت شنیدم.

## ألق الفراشة

### درخشش پروانه

درخشش پروانگانی که ستارگان سحر و افسون را پیرامونم می -  
پراکنند، بر من چیره می شود؛

با رنگی نجات می یابند که اشتیاق سرازیر شده از مشقت خرجه ام،  
آرزوی لمس آن را داشت.

پروردگارا! چه زیباست جزئیات آمال و آرزو؛ احوال من از شکوه و  
زیبایی آن نکو می شود.

و با آن، درخشش شادی های خیالی من زنده می گردد.

## أحوال

### گذراحوال

دور از هم زیستیم و حال آن که شوق و اشتیاق، ما را گرد هم آورد. گرد هم جمع شدیم، دریغا که غفلت و سهل انگاری این نزدیکی را در بر گرفت.

اکنون در جوار یکدیگر هستیم، اما دوری و جدایی با ما سکنی گزیده است. چه دشوار است زمانی که این دوری بین ما فخرفروشی می کند.

چه غریبانه است روح ما که وطنی با آن زنده نمی شود؛ چه شوربختیم که بهانه ها پیاپی فرود می آیند.

مرگ وصال احساسی گذراست؛ احوال ما آن را در صفحه روزگاران نهان می کند.

## ایک یرحل

### کوچ فقط به سمت تو

آیا به سوی تو می‌رود یا تو را می‌نگرد؟ یا سکوت تو در نجوایت  
سرگردان و حیران شد؟

آنکه فقط رهگذری بود، در آرزوی دیدار تو به نشانه‌های چهره‌ات  
دست می‌یابد.

ای نور رها کننده ستاره خویش! مرو که من گام‌هایت را ترسیم  
کرده‌ام.

صداهاى شبِ جدایی، یکدیگر را در آغوش گرفتند تا با نیرنگ، مرا  
به دیدارت امیدوار سازند.

حُضُن

آغوش

ای آغوشی که دلنشین تر شدی، چگونه تو را در بر گیرم، حال آن که ملامت گران مرا باز می‌دارند.

صدایم نهان گشت و دگر در قلب، گرمایی نیست تا لحظه وصف تو را بیان کنم.

چگونه به دوری خشنود شوم و چگونه جفا ورزم به آنکه ندا می‌دهد: ای دوست! با وی باش.

ای آغوش! لحظه من بسان اندیشه‌هایی ست که آنها را خوار و کوچک پنداشته، اما از آنها دور نمی‌شوم.

## جروح الذات زخم‌های درون

غریبانه به ندای شوق لبیک گفت در حالی که نزدیک بود با  
شک و تردید بدان جفا ورزد.

هنگامی که درد به دیدار وی آمد، هشیار شد تا در را به روی  
وی نگشاید.

سلام بر تو ای درد مشتاقِ جانی که تشنه دیدار ماست.

زخم‌های درون، ما را به وصال و درک آنچه به ما احساس  
آرامش می‌دهد، به پیش می‌راند.

## ثمل الخيال

### خیال سرمست

پرور گارا، زیبارویان مرا مست و مدهوش کردند. چشم، شراب  
است و عذاب، مجازات من است.

خیال، سرمست و خواهان ابراز علاقه شد و احساس در آه و ناله  
من هویدا گشت.

پاک و منزّه است پروردگاری که فرّ و شکوه را هم آوا با الهام  
زیبایی، در کرانه قصیده‌ام آفرید.

این ابراز علاقه به مذاق عواطف من خوش آمد؛ پس گل‌ها  
وبستان‌هایم، الهام بخش وی شدند

## تعب مشاکس

### رنجی سخت (ستیزه گر)

دلتنگی حال و هوایم را دگرگون کرد، و پرسش (گاه) گریزان  
و (گاه) هواخواه من شد.

ای رنج ستیزه‌گر که گاهی در ناملایمات، باری بر دردهایم  
هستی!

آیا می‌دانی چه چیزی فاصله‌ها (مسافت‌ها) را با ردای اندیشه‌ای  
که انگستانم آن را از هم گسیخت، رنگ آمیزی کرد؟

چه دشوار است راهی که بدون آرزویی سودمند، پشت سر  
گذاشته شود!

بُن

قهوه

شمیم قهوه آهنگ اشتیاق مرا برمی‌انگیزد و در پرتو دستان  
خویش بساط استراحتم را می‌گستراند.

رنگ قهوه در چشمان معشوق من سکنی گزیده است (رنگ  
چشمان معشوق هم‌رنگ دانه‌های قهوه است)، چگونه خواهد بود  
اگر به درون من نفوذ کند و بر من چیره شود؟

مرا با قهوه خویش در می‌آمیزد و گویی با آن، شراب خالص جان را  
مکیدم،

تا شراب و سرمستی آن را در حرارت شعرم آشکار کرده و عاشق  
لطافت و بی‌پرده سخن گفتن او شود.

## اليوم الحائر بعد الألف

### روز سرگردان پس از انس

در روز سرگردان پس از انس، مسافر کشتی تقوا شدم.  
در دریایی موج که سواحل آن به سمت دلباختگی می‌شتابند.  
تنها جریان موج را از شریان، به سوی درد شناختم.  
تا کبودی زخم نفس بکشد و باد از بی‌تابی نجات یابد.

## العید نحن

### عید ما هستیم

عید ما هستیم؛ که در خلوتگاهمان مشتاق آن شده، تا ما را در بر گیرد.

عید بوسه شوق و دلتنگی‌هایی هست که آنها را بسان ترانه و آهنگ بر پیشانی می‌زنیم.

ای عید! ای وعده گاه نخستین مان! ای نیکبختی آخرین مان! ای نجوی ما!

ای محبت ما! آیا تو چیزی جز عشق ما هستی؟ ای لبخندی که رخسار ما از تو سیراب می‌گردد.

## استسلام

### سرسپردگی

ابتدای زندگی، زیبایی، مأوای ما بود و به سوی آن می‌شتافتیم تا زنده بمانیم.

به سویش می‌رفتیم و تنها بدان خشنود بودیم و رنگ‌های شوق را از آن الهام می‌گرفتیم.

تا این که نیمی از امیدهایمان پایان یافت و سرانجام لباسی بر تنمان کرد که دردهای آن به گناهانمان خیانت نمود.

صبر تسلیم شد و دردهایمان نیرنگ زد و با زمان جنگید و اهداف و اندیشه‌های ما دچار شک و تردید شد.

## سأغیب

### مخفی خواهم شد (از نظر دور خواهم شد)

مدتی (از نظر) دور خواهم شد؛ آن گونه که هجرانی ناخوش باشد.

درکی برای آنچه در برهه‌ای از زمان با آن هم آواز بودم خواهد شد؛ ولی اکنون گذشته‌ای دروغین شده است.

حقیقتی که با آن روبرو شدم را فاش خواهد کرد، و دریافتم که راه درست در پیش گرفته‌ام.

دریافتم که سرسختانه بوستان دیگری را آباد ساختم، پس ویرانی آن ناممکن است.

رهین

دربند

و خرسند می شوم آن گاه که نگویم بشتاب و برایم نیکو است که رفیق و همراه نباشم.

مگر این که دوست واقعا ارجمند، خوش سخن و مهربان باشد.

و سزاوار است با کسی که فرجام سخنش آتش افروزی و دشمنی ست، گفتگو نکنم.

انسان دربند سخن خویش است و با آن، راه را به مردم نشان می دهد (راهنمای انسانهاست).

## خذنی إلیک عناقا

### صمیمانه مرا با خود ببر

آن گونه مرا صمیمانه با خود ببر که راه بازگشت و گریزی نباشد.

قصیده اشتیاقی که سراینده آن سرگردان شد را به من ببخش تا در سراسر وجودم پراکنده شود.

اجازه بده آن سوزش را با تارهای رازی که مسئول رنگ آمیزی من است، زمزمه کنم.

بار سنگین رویای در ورای زیبارویی ست که مهارت نواختن آهنگ را نیک نمی دانست، به گونه ای که نزدیک بود مرا فراموش کند.

## صبح الأحبة

### صبح دلدادگان

بامدادت خورشیدی است که به عشق ورزی با سایه من مشغول  
است و رایحه دل انگیز یست که میخک را سرمست و عطراگین  
می‌سازد.

نجوایی مهربان و اشتیاقی لطیف است که ابتدا شیفته بخشی از  
وجودم شد و سرانجام در سراسر وجودم سکنی گزیند.

و جانی که مسافر سرزمین خیال است تا نجوا کند و آن‌گاه  
درخواست نماید که به من بگو:

به پروردگارت سوگند! جان‌مایه نکویی پگاهان چیست؟ پاسخ  
دادم وجود و حضور عزیزانم.

## شریان ابهر شاهرگ (آئورت)<sup>۱</sup>

شبی است که در رگ‌هایم پیش می‌رود تا خود را به شاهرگ  
برساند.

از ژرفای آن گذر می‌کند تا رازی بزرگتر را به یغما ببرد.  
با خاکستر ستارگان، دیدگانم را سرمه می‌کشد و با آهنک مشرق  
زمین، ملتهبانه وجودم را درمی‌نوردد تا آتش دل سوخته‌ای  
فریادکشان را برافروزد.

---

<sup>۱</sup> سیاهرگ‌ها رگ‌هایی هستند که خون کم اکسیژن را از اندام‌ها گرفته و به قلب منتقل می‌کنند و سرخرگ‌ها رگ‌های خونی هستند که خون اکسیژن‌دار را از قلب به بدن می‌فرستند. مقصود شاعر این است که سرخرگ راز قلب را به همه اندامها رسانده و رمز درون را فاش کرده است.

## شال الشوق

### شال اشتیاق

عبیری باش همچون شال عشق در گردنم تا در مسیرم با شمیم  
بستان‌ها روبرو شوم.

ای گلی که احساس از دهانش سیراب می‌شود، اشتیاق از رگان  
من قطره قطره می‌چکد.

رایحه احساسی که دوری تو سبب آن شده را ببوی تا ریشه-  
های عشق را سیراب کند آیا شمیم خوش من، سرمست کننده  
است؟

با رایحه خوش وصال بازگرد تا رایحه خوش آن بر گل‌های  
شوقی (اندوه) که جان مایه درخشش من است، منتشر شود.

## سراللیل

### راز شب

به او گفتم که راز شب مرا آرام می‌کند و بامدادم روزی بی‌پایان است.

و من با عشق او پدر نشده‌ام؛ زیرا روحم همانند کودکان ستیزه‌گر است.

و من با احتیاط زندگی نکرده و نخواهم کرد و رنج‌ها، امواج اندیشه مرا از کار نخواهد انداخت (مانع اندیشیدن من نمی‌شود).

چون هرگز به امیدی که برخلاف حق باشد یا قلم برای آن شرمسار شود، زندگی نکرده‌ام.

## سر الصلاح

### راز خیر و نیکی

راز خیر و نیکی چونان مرواریدی (میان جواهرات) گرانبها، در وجدان‌های آزاده زندگی می‌کند.

با روح حق در میان احساسات نیک که نیکی نهان تار و پود آن را می‌بافد، جان می‌گیرد.

بانگ برانگیزنده (مهیج) راهی به رویارویی یا بازگشت آن (راز نیکی) ندارد.

راز نیکویی شمیم خود را از مکان‌های مملو از خیر و نیکی می‌پراکند.

## ما لیس یسکن

### آنچه که آرام نمی‌گیرد

سرزمین خویش را ملاقات کن؛ زیرا در آن چیزی یافتم که تنها از سیمای تو سخن می‌گوید.

تنها با روح پاک و مهربان آن آرام می‌گیرد و با خلق و خوی نیکوی تو آشکار می‌شود (تأکید بر صفات زیبا و اخلاق نیکوی محبوب شاعر).

امروز تو را در فرورفتگی گونه‌ات و مفهوم چین و شکن آن یافتم.  
چگونه از دل‌داده تو می‌توان انتظار شیدایی نداشت و حال آن که همراز اهداف تو شده است!

## ما بین امرین

### میان دو امر

از ابتدای زمین تا انتهای چین، صدا نهان گشت و شراب سکوت مرا سیراب نمود.

از لحظه بازگشت، صدایی که به اغواگری من همت گماشته، دگر بار اندیشه و خیال دو امر مرا به خود مشغول ساخت.

در هر وجب نظاره گر مرگی هستم که با شوقی بیهوده برای تکفینم، مرا سرگرم خود می سازد.

سرمای تاریکی میان بار و بنه‌ام در ورای اندیشه‌هایی که به سختی توان نجات مرا دارد، پنهان شده است.

## لوح‌دی

### به تنهایی

تنها زندگی می‌کنم، حال آنکه همگان پیرامون من هستند  
و این دیگران هستند که طعم محفل شب نشینی را می‌چشند.

اگر پاسخ خویش را ندهم چه کسی می‌تواند پاسخم را بدهد؟ و  
اگر پاسخ آنها را ندهم چه کسی منتظر می‌ماند؟

با وجود یخبندان شدید (سخت) مسافرت می‌کنم و علی‌رغم  
بارش باران باز می‌گردم.

نه تنها وصال، بازگشت سریع مرا درک نمی‌کند، که فراق نیز از  
هجران خویش عذرخواهی نمی‌کند.

## لسعات

### سوزش‌ها

تشنه آن جاودانگی هستم تا آنقدر بنوشم که دریاها خشک گردد.  
و قطراتش پایان پذیرد و بهانه خیس شدن من در آن سرگردان  
(گم) شود.

طعم شوری دیرین را استنشاق نمودم تا به عواطف آب با امیال  
آتش دست یابم.

آن رطوبت غیر قابل تحمل، همانند سوزش اندام‌های ما با گدازه  
بود.

## لاشک

### بی تردید

بی تردید رشته نخ بدون یاری تو قافیه‌ام را به نظم کشید و خار گلدوزی رمز و نشانه‌ها را انجام داد.

اندوه، ترتیب حروف (الفبا) را تغییر داد؛ چه بسیار به حرف یاء (به پایان‌ها) خود، جامه آغاز پوشاندم.

میزان صبر مسیر را جهت درکی که در محاصره سیلان (جریان) خون حکایت‌ها قرار گرفته، ندانستم.

تا این‌که باورهای خویش را میان سطرها در مرز عبارات، پراکنده یافتم!!!

## لا تجیبی

### پاسخ مده

پاسخ مده و به سکوت بسنده کن که من عاشق احساس همراه با سکوت گشتم.

هرگاه امیال (نفسانی) آهنگ تأثیر در صدایم را داشته باشد، معمولاً با جزئیات نجات می‌یابم.

آن هنگام که قلبم مسئول نگارش وقتم شد، دیگر در لذت بیان، افسونی نیست.

احساس مسرت بخش من سبب چینش (آفرینش) حرفی شد که آن راز بیانگر تندیس من، بر آن سوار می‌شود.

## کل کلی

### تمام وجودم

ای تمام وجودم و ای رایحه گل و یاس رازقی، ای سایه (همراه)  
من اگر از آن من نباشی، چه کسی هوای مرا خواهد داشت؟

اگر عطا و بخشش را شامل حالم نکنی، برای همیشه نیازمند  
کرم و بخشش خواهم بود.

اگر همواره در کنارم نباشی، چه کسی در شب نشینی‌ها برای  
قلبم قصه‌سرایی کند؟ و چه کسی رازها را بازگو کند؟ و هیچ راه  
حلی برای اشتیاق (دلتنگی) نیست.

تنها تو را یافتم. عشق تقدیری است که تنها خواسته و آرزوی  
بی‌تاب را برآورده میکند.

## قلق القصيده

### بی قراری قصیده

آشفتگی قصیده تنها یورش پرندگان مهاجر  
میان حقیقت و مجاز، جهت سنجش طیف احساسات است.  
آشفتگی ای که نه تنها در سراسر ارکان قصیده پراکنده است،  
بلکه به هر ذهن و اندیشه‌ای پناه می‌برد و مأوا می‌گیرند.  
تا به هدف خود برسد، آن لحظه‌ای که دلتنگ شاعر می‌شود.

## قلب من الورد

### قلبی از گل

قلبی از گل یا گلی از قلب؟ ! چه عطر آگین است رایحه برخاسته از گل‌هایی که در اسارت قرار گرفتند.

بی شک آن گل‌ها، قلب‌هایی هستند که هدایتگر احساسات ما در مسیر آینده است.

گلبرگ‌های گل سرخ با شب‌نم‌هایی از سحر و افسون و رنگ‌های گوناگون و عشق ظاهر می‌شوند.

چقدر احساس لطیف می‌بود اگر دل‌باخته بوسیدن گلی که قلب آن را می‌بوید، نشود.

## غمّازتان

### چال های گونه

چال گونه او همچون شکاف نی ست که شخصیت‌های اُغانی با  
آوای آن خو گرفته‌اند.

و آن را آگاهانه و با الهام از اندیشه اصفهانی<sup>۱</sup> می‌خوانم.

و آن را بازگو می‌کنم چونان نابغه‌ای که در جایگاه بینش و آگاهی  
مترجمی قرار گرفته است.

اما به گاه دیدن وی، هراسان (سرگردان) می‌شوم، گویی از درک  
آن مفاهیم درماندم.

---

<sup>1</sup> علی بن الحسین بن هشتم مشهور به ابو الفرج الأصفهانی، مؤرخ، محدث، ادیب، شاعر و موسیقی دان سال 284 هجری قمری بودند و مهم ترین اثر وی که ایشان را جاودانه ساخت کتاب الأغانی است.

## جنون الوقت

### دیوانگی زمان

ای غروب! ای عصر صبحگاهان! ای که پس از ظهر نمایان می-  
شوی!

خواب، ثانیه‌های عمرم (قبله گاهم) را تباه کرد و ساعتتم (لحظه-  
هایم) دروغگو شد.

دیوانگی زمان مرا آشفته و سرگرم خویش نموده؛ آن گونه که  
رغبته نداشتم،

جز آنکه با زمانه خویش دیدار کنم (روبرو شوم)، اما روزگار بر  
خلاف میل و خواسته من رفتار کرد و بسیار مرا خسته نمود. (و  
چه بسیار مایه رنجش و خستگی‌ام شد)

## غادر

### رها کن

سیاهرگ خود را قطع کن که سرخرگِ من راز نهفته را آشکار  
ساخت و دیگر لب به شرابی<sup>۱</sup> که تعادلَم را بر هم ریخت، نمی‌زند.

مدار حرکت خود را رها کن که ستاره را بادبانی نیست؛ دریا به  
اجبار، آب سواحلَم را به یغما برد.

با خیال خویش سازش کن که عهد و پیمان به او وفا نکرد؛ غم و  
غصه را به زمانی دیگر واگذار کن.

آرزوهایت را رها کن (دست از آرزوهایت بکش) و به وادی آن  
گام ننه؛ عهد آن را برای دنیای فانی بگذار.

---

<sup>۱</sup> نخب: باده نوشی به سلامتی کسی

## عینی لا تجیب

### چشمم پاسخگو نیست

چگونه تو را ببینم؟... چشمم یاری نمی کند و پزشک قلبم را درمان نمی کند.

جانم بی محابا از تو شکوه می کند؛ یاران و آشنایان همه دور شدند.

ادراک و بینشم عصیانگر من شد و مرا رها کرد و یارم از راستی دم نزد.

احساس و عاطفه ام مستبدانه به من ستم کرد تا مانع شکوه ام شود، اما به هدف خود نرسید. (تیرش به خطا رفت)

## عیناک

### چشمانت

به تو عشق می‌ورزم؛ بگو چگونه دوستت نداشته باشم و چگونه به دیدارت نشتابم؟

چگونه مژگان‌ت دلتنگم نشود و حال آن که عشق در چشمانت  
آرمید و پلک‌هایت لحاف و روان‌داز آن است؟

عذر و بهانه‌ام به شیدایی و شیفتگی پناه خواهد برد و ای کاش  
روزی چشمانت احساس شوق مرا دریابد.

با تمام وجودم دوستت دارم و دلتنگی بسان قایقی به سویت می  
آید و قلب آن لنگرگاه توست.

یا تلک

ای آن

ای کسی که دور از من هستی! آیا دلتنگی در وجود من آرام گرفت  
یا به نبض بیگانه ای راه یافت؟

ای تو! اگر جنون عشق، شوق و اشتیاق مرا درک می کرد به اجبار  
در پی رهایی من می آمد؛

و در مورد چگونگی برانگیختن احساس در لحظات خویش، دچار  
تردید می شد و از میان علایقم

آنچه را که با کشمکش های قصه ای بی تفاوت به لالایی ها، بیدار  
می شود را برمی گزید.

## وعد

### پیمان

با آمدن فصل دلتنگی، به آغوش زمستان بازگرد که سرما با شور و شوق آمده و سکون و بی‌حرکتی، سبب رنجش زندگی شده است.

او دیگر برای روز خود، برنامه‌ای ندارد (روز شماری نمی‌کند) و دیگر به آزمودن سختی نمی‌پردازد، بلکه بسان کودکی که جنون سراپای وی را فراگرفته، آرزوی خود را فرو می‌نشاند.

نشانه‌های اندیشه‌ای که آسمان را در می‌نوردد را بگستران تا به زمین غرق در آرامش باز گردد.

شالوده زندگی حکایتی است روایتگر حسرت شب؛ برای دیدار صبح فردا که با وعده مرگ جان می‌گیرد!!

(واید)

## فراوان

طعم نعناع با سرخوشی جاودانه مرا سرمست نمود.

پاسخگوی من باش که در رؤیای نوشیدن افسون آن که همچون  
الهامی شبانه است، حرکت می‌کنم.

خود رأی باش، در ذهن تنها ترانه‌ای است که آوای اندوه سر می -  
دهد و با نجوا همراه است.

ادامه بده؛ شاید با تو به اشتیاق آواره دیروز، سفر کنم.

## نقابلنا نفاقنا

### با خود ملاقات می‌کنیم، از خود جدا می‌شویم (دیدار و جدایی ما)

با خود ملاقات می‌کنیم، از خود جدا می‌شویم، (یکدیگر را رها می‌کنیم) نه می‌مانیم و نه میانه روی پیشه می‌کنیم، سپس خود را ترک می‌کنیم و نمی‌دانیم و نمی‌شناسیم.

به ناکجا آباد خود را می‌بریم و در آنجا رها می‌کنیم تا داوطلبانه (خودمختارانه) با خلأ همراه شویم.

و گاهی سخت از خود جدا می‌شویم و تسلیم مهربانی نمی‌شویم؛ نه سراپا گوش می‌دهیم و نه باز می‌گردیم.

غافل از اینکه روح، امید آشتی دارد و دوستدار کسی باشد که امانتدار احساس است و پیمان‌شکنی نکند.

نبقی

میمانیم

می گفتند ما امتی متمدن و برتر از سایر امت‌ها هستیم.

هم اکنون می گویند ما ملتی غافل از پیشرفت و در آستانه جنون هستیم.

باز نقل سخن از سر گرفته و گفتند که ما ملتی با کیش و آیین - های گوناگون هستیم که ارزش‌ها به افول گراییده است.

با وجود همه این گفته‌ها، ما امتی خواهیم ماند که حامل لوی والاترین عقاید است و با افتخار در این میدان گام‌ها برداشته است.

نبض

نبض

بین روزه‌های حروف اسمت، احساس می‌کنم آخرین پناهگاهم  
را یافتم.

تا دریابم که تو تپش مفاهیمی و عشق تو سزاوار شعر من است.  
و تو ای آرامش وجودم! بدان که به مسندی در قلبی بزرگ پناه  
بردی.

جوهر احساس مُلک تو شد و تو همچون پادشاهی شدی که به آن  
فرمان می‌دهد.

## نبره الألم

### آوای اندوه

آوای اندوه مجاز بر دردی هم آوا با زخم‌های من افزوده شد.  
سراسر اندامم به خواب فرو رفت و هنگامی که رؤیا بیدار شد،  
پگاهان آنرا از بین برد.  
آرزویم طولانی شد و ترانه‌هایی به امید خرسندی با او هم آهنگ  
شدند.  
سرانجام مرا خسته و بی رمق تسلیم آن کرد تا طوفان‌های سخت  
بر من وزیدن گیرد.

## من این لا این

### از کجانه کجا

از کجانه کجا می آیی و سپس راه میانه در پیش گرفته و باز نمی گردی و نه می روی و نه می مانی.

به عمری که تحت سیطره جزئیات و مکنده روزها است، اهمیت نمی دهی.

نشیده‌ها را بیان نمی کنی و به آنچه گاهی متفاوت می بود (تفاوت‌ها)، پاسخ نمی دهی.

وقت را تلف نکن؛ زیرا عمر مرکبی است که روز آن به محض آمدن می گذرد.

## مشط الشوق

### شانه شوق

شانه در دست، گیسوان اشتیاق را شانه می‌زنم تا عطری  
برخاسته از ژرفای زمان دیدارم را زنده کنم.

به دلخواه او گیسوانی از نور به جز درخشش رنگ صبر پنهان  
من در میان آن قرار می‌دهم،

بر لحظه‌ای گذرا و نامعلوم جویای حقیقتی که تنها پرتوی آن  
نمایان شد.

از زمانی که تن پوش زیبایی شد، تنها در یک نگاه پرتو او  
آشکار شد.

عطر دلتنگی خویش را از سپیده دمی که امور روزانه مرا به فردا  
واگذار کرد، پراکند.

## حذاء السكون

### آوای سکوت

من خاموش و آرامش را آوایی است. آیا پس از شنیدن ندا  
هشیار نشدی؟!

سکوتم پاسخ می دهد؛ اما آیا خردها به غیر از پاسخ وی گوش فرا  
می دهند و آیا پژواکها از بین می روند؟

صبرم مسیری در ازدحام احساساتش است که دوستان پا  
برجامانده و دشمنان از پای خواهند افتاد.

زبان سکوت ما را به صلح و آرامش می سپارد؛ زیرا سکوت، دارو  
است و چه بسا درد از آن بگریزد.

## حصول

### پدید آمدن

از ما دور هستند، چگونه است رسیدن به جایی که عقل‌ها را یارای درک آن نیست؟

به آنجا که خیال بیدار نمی‌شود و جایی که آشفتگی با فضا هم سخن شده و راز دل می‌گوید.

با وجود درازای مسیر و مبهم بودن عشق و پذیرش، نزدیکند.

قلب و عقلم به یکدیگر نزدیکند؛ اما دگر بار بیگانه گشتند تا اینکه وصال از ما گلایه کرد.

## الکریم

### بخشنده

بخشنده کسی است که هر گاه وی را فراخواندی، پاسخش  
"آری" است. حال چگونه است اگر قبل از صدا، به پا خیزد!

و چگونه خواهد بود اگر فضائل، قدر و منزلت وی را علوّ بخشد و  
وی را به والا همتی سوق دهد!

و چگونه خواهد بود اگر با نیک خواهی و سخاوتمندی به جایگاهی  
دست یابد که در آن بخشش بر دروازه نیکی پیشی گیرنده است!

با سرودن شعر، آن فضایل و بزرگواری ها را حفظ می کنیم تا  
زندگی ما با گفته ها و نوشته ها همراه باشد.

## باطن راحتیک

### کف دستانت

آیا می دانستی روزی خویشتن خود را به سوی تو می برم؟  
و اینکه هرچه هم دور شوم، مرا نزد خویش خواهی یافت.  
و بر انتخابی که برای دستیابی به تو چانه زنی نکند، پابرجا  
خواهم ماند.  
آسودگی تنها در کف دستانت مأوا یافته است.

## موجوعهٔ بالنای

### دردمند آوای نی

آن دقایق سرشار از رغبتی حقیقی و دردمند آوای نی شده است که ترانه‌هایی حیران می‌نوازد.

آن دقایق آرام گرفته و چه بسا خواهان یاری است تا قصیده‌ام ارزش معنایی خویش را برای نگاشتن آرزوهایی افسونگر، باز پس گیرد (باز یابد).

دقایق آمیزه‌ای از معماهایی است که راز درونم را آشکار می‌کند، معماهایی که بر کرانه‌هایی سرگشته و گذرا آرمیده‌اند (جای گرفته‌اند).

دقایقی که نمود (اشتیاق) من برای دیدار دخترم (قصیده نو) است که برای لحظات کوتاه ما ثانیه شماری می‌کند.

## أخلف الشعر

### شعر بی وفا (پیمان شکن)

از زمان میلاد میلیاردها قصیده، شعر به وعده خویش وفا نکرد.  
دیگر خبری از شکار جزئیات نیکو برای قصیده نیست.  
دیگر به کشفی نو در گستره‌های ناب که  
شعله شعر راجهت اوج در گذرگاه‌هایی نوین برمی‌افروزد،  
نپرداخت.

## طفل البشر

### كودك بشر

تو را با نگاهی متفاوت از نگاه دیگران می بینم و احساس می کنم  
که كودك بشر هستی.

و اینکه معصومیت این هستی در پیشانی سپید تو نقش بسته  
است.

نیک سرشتی رازی است و صفای باطن تو حتمی است.

تا مرا با شادمانی و سرور شستشو دهد و آنچه را که به دیدارم آمده  
است، پاک می گرداند.

## موازین

### معیارها

در پی او می‌روم و به دنبالم می‌آید، (من در پی او و او نیز در پی من است)؛ با او همراه می‌شوم، اما از من شکوه می‌کند.

مطیعانه ره‌ایش می‌کنم تا مرا فراخواند و در تمنایم باشد.

از او دور می‌شوم تا خواهان دیدارم شود و همچون کودکان برای دیدنم گریه کند.

باز می‌گردم تا ملاقاتش کنم، اما قوانین مرا را درهم می‌آمیزد (به هم می‌ریزد)!!

## انزیاح

### آشنایی زدایی

در سایه بهانه‌های تخطی از شرط‌های آشنایی زدایی،

فراتر از نفس‌های بازگشت به پیشگویی زخم‌ها؛

پرنده‌گان درخت تنومند آواز سر دادند و شاخه‌های خرسندی،  
فخرفروشی نمودند.

تا پرده از هر رازی که بخواهند بدرند و شهر بامدادان سر مست  
شود.

عشق ربانی

عشق الهی

صدایی در شبت آهنگ مرا می نوازد و ندایی وجودم را فرا می گیرد.  
عطرا از پیرامون من به آرامی بیرون رفت تا گل درون را به رقص  
آورد.

افشای راز، اولین قصیده‌ی اوست و سکوت دومین مونس وی.

می دانی که او را با حروف عشق الهی درک می کنم؟

## عصف العاطفة

### وزش سخت عاطفه

اگر یورش طوفان ویرانگر باشی، بدان که آرامش من برتر از هجوم طوفان عاطفه است.

هر بار که در من آرامشی یافتی، مفاهیم والا و متعالی سکونم را فرا گرفت.

آهنگ آن مفاهیم با الهام از ترانه‌هایی پرهیاهو، گوش خراش و جنجال برانگیز مرا در برمی‌گیرد.

آن را با ترانه‌ای مزین به تبسم گذرای زندگی حکاکی کن.

## جلد الصباح

### چهره بامداد

چهره بامداد زیبا را با عطری سرشار از گل های زیبا عطرآگین نموده،

تا در آن احساس سعادت و خوشی را با شمیم مورد علاقه تقدیر بکاریم.

پنجره های روح زندگانی را نورانی نموده تا دورنمای تصاویر را برجسته و آشکار سازیم.

جنون زندگانی را در آن می پراکنیم تا افسون شگفتی بشر را بر افروزیم.

## نزف خونریزی

تنها آن هنگام حجم ترس را می‌دانی که مرارت غبار ضعف را  
بچشی.

اگر می‌دانستی چگونه نور به دنبال روزنه‌های سقف می‌گردد،  
از تباهی عمر به دلیل شدت تاریکی خونریزی اندوهگین می  
شدی.

و مسیر گذر نور را ترسیم می‌کردی و تسلیم چیرگی طوفان نمی-  
شدی.

## أراه

### اورا می بینم (می بینمش)

آیا قلبت می داند که او را می بینم و با ضرباهنگ تپش تارهای قلب  
همراهم؟

به اوج هستی او راه می یابم و وی را درک کرده و آرام نمی گیرم؟  
پیرامون وی و ملازم وی هستم و ضمیر نهان او را لمس می کنم؟  
تا در بالاترین نقطه جهانش مأوا گزینم و غبار اندوه را از چهره اش  
بزدایم.

کم

## چه بسیار

چه بسیار دروغی که بایستی درد جانکاه را در سینه خفه کنیم!  
چه بسیار مسیری که می‌پیماییم تا امید شکوهمند را به خاک  
بسپاریم؟

چه بسیار داستانی که مشتاقیم تا سوار بر اسب بهانه‌ای شویم  
که شبانه با رهگذری که تنها عادت به دیدن بی‌قراری مسیر دارد،  
حرکت کرد.

چه بسیار اشکی که قوت روزانه ماست تا جرعه جرعه آبی که از  
ظلم و سخت، روان شد را بنوشیم! چه بسیار بیدادی که بارها  
سوزش اندوه زخم دیرین، الهام بخش آن بود!

چه بسیار میل و رغبتی شکار می‌کنیم تا حزن درون بهبود یابد!  
چه بسیار ضربه نیازمندیم تا خود را از مکر و خیانت دوست و  
همراه در امان نگه داریم!

فی دمی

در خونم

در خونم عطوفت پیامبری، نیایش و درد و کتابی از سختی و حیاتی  
برای قلم است

و سطرهایی که مرا از میان ناممکن‌ها و زیبایی خارق‌العاده در  
ورای بقایای نیستی، برمی‌گزیند.

من عطر مفاهیم میان نفس‌های خیال و گرداگرد بیت‌هایی  
هستم که با عروض نغمه‌ها آواز سرداد.

گل اندیشه را در بوستان زیبایی می‌کارم و هر زمان میوه نیکی و  
خوبی دهد، شعرم به من بله می‌گوید.

## یا للشوق

### شگفتا از دلتنگی

شگفتا از دلتنگی جان آن هنگام که افسون زیبایی با نور درخشان  
دیدار می کند تا دیدگان از آن سیراب گردند!

آن هنگام که "طلال"<sup>1</sup> آن را در برمی گیرد، زیبایی در آن بیدار  
می شود. هر زمان که الهامی او را فرا می خواند، صدای سکون  
سرمست می شود.

زیبایی در آن خودکامه می شود و از گستره های آرزو در پناهگاه-  
های آرامش، فراتر می رود.

گاهی برخی از ما دلتنگ خاطره ای خیال انگیز می شویم، اما  
دشوارتر از آن رؤیایی است که لباس دیوانگی بر تن می کند.

---

<sup>1</sup> اشاره به نام شاعر دارد.

## عاشق اشتیاقا

### اشتیاق پوچ (بیهوده)

سراسر من و بخشی از وجود تو، بیهوده مشتاق و دلتنگ شدند.  
سرانجام پرندگان به شوق دیدار، راز  
آن را فاش کردند.

برگ‌های جان، مشتاق شاخه‌هایم شد تا در آسمان شادمانی مرا  
بوسه باران کنند.

مدت طولانی ماند و ندایی لطیف و زیبا توأم با شادمانی سر  
دادند.

تا گرمی آن دیدار مرا به سوی ستاره‌ای سرشار از احساس ببرد.

لغۀ

زبان

زبانی که منطق آن را نیک نمی‌دانم و با نجوای جان، مرا فرا می‌خواند.

ای آغازین وسوسه و انگیزه‌هایی که در آخرین گل‌های بوستانم آرام آرام می‌خزد!

احساس می‌کنم که شوق و عطش در وجودم آرام گرفته و همه معیارهایم را آشفته می‌سازد.

تا آخرین قافیه را میان زندگانی و مراسم یادبود و بزرگداشت، حک کنم.

عید

عید

اندکی پیش از فرا رسیدن عید، احساس می‌کنم که عید از من دور می‌شود؛ شعر به من گفت: بشتاب،

به سوی جهانی که سیاه‌رگم آن را بالش خویش قرار داد و سوگند یاد کرد که او زنده شد (بازگشت)؛

در منزلگاه‌های جدید شادی، آرام گرفتم و شادمانیم آراسته و نیکو شد؛ من نیز با روشنایی و نور آراسته شدم.

فرصت درخشش باشکوه را فراهم ساختم تا روح شادی عید را در خود برافروزم.

## و فی بعضی

### و در بخشی از وجودم

بخشی از وجودم غیبتی است که با آرامش حضور می‌گذرد و می‌رود تا نمایان سازد پاسخ سکوتی را که احساس...

تنها پاسخگوی سکوتی باشد که احساس، آن را برای آوای نبضم ترجمه می‌کند.

سراسر وجودم با دیگر اجزا هماهنگ است تا بدون شکوه و قضاوت، تصمیم بگیرم.

پس کسی که همواره او را زنده نگاه داشتیم (منظور حق)، مرا درک می‌کند تا در بین باروها و سرزمینم (درون شاعر) آرام گیرد.

## عطر الصباح

### شمیم خوش بامدادی

و آن هنگام که شمیم خوش بامدادی را بر رشته‌های (خطوط) سکوت‌م جاری کردم، داستان گل‌هایم با رایحه دل‌انگیز آن بیدار شد.

تا آن رایحه خوش و شورانگیز را بر صفحه جان بپراکند و رایحه احساسات ژرف با آرزوهای عشق و محبت آشکار شود.

دانستم که گفتگوی قلب‌ها، سبب انگیزش احساساتِ افسونم در گستره راحتی و شادمانی، می‌شود.

و از سکوتِ صدای گفتگو، آفرینشگر حکایتی می‌شود که با آن صدایی که سزاوار گفتگو با اندیشه من باشد، از بین می‌رود.

## سجین

### در بند

دیدگان راز درون را آشکار می‌سازد؛ مردمان خودداری می‌نمایند  
و حروفِ ناله‌ها آرام نمی‌گیرد.

در قلبِ دردی ست که کوه‌ها را یارای تحمل آن نیست  
و پاسخگوی ظلم و ستم روزگاران نیست.

سکوت ناله سر می‌دهد و پرسش را فراموش می‌کند و کشمکش‌ها  
مخفیانه اوج می‌گیرند.

چرا وارد رنج و محنت پیکاری شویم و حال آن که صدای حقیقت  
در ما اسیر و دربند است؟

## عروق الثوانی

### رگ های ثانیه ها

رگ های ثانیه ها بی خوابی را ندا می دهد تا ریشه های درخشش را در آن بپراکند.

و در وجودم احساس گذر به مکانی را بنشانند که هیچ اشکی خفه نمی شود.

ثانیک ها مشتاق و دلتنگ سپری می شود و شادمانی آن، آرزویی ربوده شده است.

گویا شب آرامش را رها می کنم تا با لحظه (جدید) بیدار شوم.

## طائر الافتنان

### پرنده شيفتگی

پرنده شيفتگی از من می گذرد تا در جانم رویایی اندوهگین  
بیفکند

و احساسی زیبا و با شکوه، لطیف و ناب را در قلبی پر مهر  
بکارد

و همه بذرهای مفاهیم را به سوی جهان آفرینشگر زیبایی، حرکت  
دهد

و بدین ترتیب مرا در آن ثانیه‌ها در می‌نوردد تا جهان احساسات،  
پاک و برگزیده گردد.

## السيرة الأدبية

طلال الجنبی

شاعر وادیبی از امارات متحده عربی و عضو مجمع نویسندگان است. تا کنون دیوان‌های متعددی از ایشان به چاپ رسیده است. وی استاد دانشگاه و کارشناس منابع انسانی و رفتار سازمانی است.

دیوان‌های چاپ شده:

1. بوح علی الضفاف

2. علی قید لحظه

3. الإمارات فی القلب

4. زوایا باریسیه

5. رباعیات الجنیبی

6. أراك عكسك

7. لإلاك لا لن

8. تصطاد ضوءا

9. تهفو إليك

10. كأخر من يعود

11. لولاه

12. رباعيات إلى ما لا نهاية

13. التوقيع الصوتي

**اقرأ الآن إصدارات الكاتب اليمني**

**طلال الجنيبي**

**في دار بسمة للنشر الإلكتروني**



## دار بسمة للنشر الإلكتروني

دار مغربية، رقمية، تأسست في 2017

دار بسمة للنشر الإلكتروني من أهدافها مساعدة الشباب المغاربة والعرب على نشر إبداعاتهم، وإيصال أصواتهم وتغريداتهم إلى العالم كله، كما تطمح لاكتساح عالم النشر الإلكتروني في كل الأقطار العربية..

كما أننا - في محاولة منا لتغذية شريان الثقافة - نسترشد بالضمير الحي من أجل نشر المحتوى الثمين، حاملين على كواهلنا رسالة التنوير الحقيقي، ومدركين كل الإدراك لقيمة القلم النبيلة، لذلك كنا حريصين على نشر كل ما هو قيّم. في دار بسمة للنشر الإلكتروني نساند المؤلفين وندعمهم لإيصال إبداعاتهم لملايين من القراء، ونرشدهم إلى آليات فنية تعينهم على تحسين أساليب الكتابة والإبداع. وتقريبا لهذه الغاية تقوم الدار بتنظيم مسابقات متعدّدة، والإشراف عليها مجانا من أجل اكتشاف المواهب الشابة التي تستحق أن تُنشر أعمالها بين القراء والمثقفين، وذلك تشجيعا لهم على الاستمرارية في الكتابة الإبداع.





هذا العمل الإبداعي برعاية داربسمه للنشر الإلكتروني  
بشراكة مع جروب ملتقى الأقلام المبدعة...



للاطلاع على الصفحة الرسمية لداربسمه للنشر  
الإلكتروني على الفيسبوك، اضغط على الأيقونة.



للاطلاع على جروب ملتقى الأقلام المبدعة على  
الفيسبوك، اضغط على الأيقونة.





# المحتويات



6	.....مقدمه كتاب
7	.....(موازن القدر)
7	.....معیارهای سرنوشت
8	.....(سینساک)
8	.....تو را فراموش خواهند کرد
9	.....أول
9	.....(سخن را) تفسیر کن
10	.....أنشودة الصمت
10	.....سرود سکوت
11	.....ألق الفراشة
11	.....درخشش پروانه

12	..... أحوال
12	..... گذر احوال
13	..... إليك يرحل
13	..... کوچ فقط به سمت تو
14	..... حَضَنَ
14	..... آغوش
15	..... جروح الذات
15	..... زخمهای درون
16	..... مثل الخيال
16	..... خیال سرمست
17	..... تعب مشاكس
17	..... رنجی سخت (ستیزه گر)
18	..... بُن
18	..... قهوه
19	..... اليوم الحائر بعد الألف

19	روز سرگردان پس از انس.....
20	العید نحن .....
20	عید ما هستیم.....
21	استسلام.....
21	سرسپردگی.....
22	سأغیب.....
22	مخفی خواهم شد (از نظر دور خواهم شد).....
23	رهین.....
23	در بند.....
24	خذنی إلیک عناقا.....
24	صمیمانه مرا با خود ببر.....
25	صباح الأحبة.....
25	صبح دلدادگان.....
26	شریان ابهر.....
26	شاهرگ (آئورت).....

27	..... شال الشوق
27	..... شال اشتیاق
28	..... سر الليل
28	..... راز شب
29	..... سر الصلاح
29	..... راز خیر و نیکی
30	..... ما لیس یسکن
30	..... آنچه که آرام نمیگیرد
31	..... ما بین امرین
31	..... میان دو امر
32	..... لوحدی
32	..... به تنهایی
33	..... لسعات
33	..... سوزشها
34	..... لا شک

34	بی تردید.....
35	لا تجیبی.....
35	پاسخ مده.....
36	کل کلی.....
36	تمام وجودم.....
37	قلق القصیده.....
37	بیقراری قصیده.....
38	قلب من الورد.....
38	قلبی از گل.....
39	غمّارتان.....
39	چال های گونه.....
40	جنون الوقت.....
40	دیوانگی زمان.....
41	غادر.....
41	رها کن.....

- 42 ..... عینی لا تجیب
- 42 ..... چشمم پاسخگو نیست
- 43 ..... عیناك
- 43 ..... چشمانت
- 44 ..... یا تلک
- 44 ..... ای آن
- 45 ..... وعد
- 45 ..... پیمان
- 46 ..... (واید)
- 46 ..... فراوان
- 47 ..... نقابلنا نفارقنا
- (با خود ملاقات میکنیم، از خود جدا میشویم (دیدار و جدایی ما)
- 47 .....
- 48 ..... نبقی
- 48 ..... میمانیم

49	.....نبض
49	.....نبض
50	.....نبرة الألم
50	.....آواى اندوه
51	.....من أين لا أين
51	.....از كجا نه كجا
52	.....مشط الشوق
52	.....شانه شوق
53	.....حذاء السكون
53	.....آواى سكوت
54	.....حصول
54	.....پديد آمدن
55	.....الكريم
55	.....بخشنده
56	.....باطن راحتیک

- 56 ..... کف دستانت
- 57 ..... موجوعة بالناى
- 57 ..... دردمند آواى نى
- 58 ..... أخلف الشعر
- 58 ..... شعر بى وفا (پيمان شکن)
- 59 ..... طفل البشر
- 59 ..... كودك بشر
- 60 ..... موازين
- 60 ..... معيارها
- 61 ..... انزياح
- 61 ..... آشنایى زدایى
- 62 ..... عشق ربانى
- 62 ..... عشق الهى
- 63 ..... عصف العاطفة
- 63 ..... وزش سخت عاطفه

64	جلد الصباح
64	چهره بامداد
65	نزف
65	خونریزی
66	أراه
66	او را میبینم (میبینمش)
67	کم
67	چه بسیار
68	فی دمی
68	در خونم
69	یا للشوق
69	شگفتا از دلتنگی
70	عائا اشتیاقا
70	اشتیاق پوچ (بیهوده)
71	لغة

71	.....	زبان
72	.....	عید
72	.....	عید
73	.....	و فی بعضی
73	.....	و در بخشی از وجودم
74	.....	عطر الصباح
74	.....	شمیم خوش بامدادی
75	.....	سجین
75	.....	در بند
76	.....	عروق الثوانی
76	.....	رگ های ثانیه ها
77	.....	طائر الافتنان
77	.....	پرنده شیفتگی
78	.....	السیرة الأدبیه





دار البسمة  
للطباعة والنشر



bassmabook     
00212771814934    
bassmabook@gmail.com